

زیست‌نامه و تاریخ

کاووس صداقت

اگر آدمی در تیرباران رویدادها، بتواند به‌دوران سالمندی برسد، بار پولادینی از خاطره‌ها، وظایف، مسئولیت‌ها، آرزوها، بیم‌ها و نگرانی‌ها دم‌به‌دم در انبان مغزش سنگین‌تر می‌شود. در حالی‌که نیروهای جسمانی او با انواع دردها و نارسائی‌ها، به‌سوی تحلیل می‌رود و پرتگاه پایانی باچشم دیده می‌شود. این حالت غریب و توصیف‌ناپذیری است.

این تراکم صدها عامل فشرنده، از انواع گوناگون است، که شما را در محاصره می‌گیرد و آن چیزی است که در پزشکی و روان‌شناسی (Stress) «سترس» می‌نامند و موجب افزایش ترکیبات زیانمند بیوشیمیک در بافت‌ها و باخته‌هاست که «سترسین» (Stressin) نام عمومی آنهاست.

کم‌سخنی و اندوه‌گینی و سردید و بدبینی دوران پیری از این حالت ناشی می‌شود و این هنگامی است که انسان در سطح خاصی از آگاهی، در مقطع معینی از تاریخ تکامل نوع خود، به‌عنوان فردی سپری، آخرین گام‌ها را در جاده «زیست‌نامه» خویش برمی‌دارد. ناصر خسرو چه زیبا سرود:

پیری ای خواجه یکی خانه تنگ است، که من

در آن را نه‌همی یا بم هر سو که روم

بایکی چادر شرب است، که تا بافتمش:

نه همی دوست پذیرد ز منش نی‌عدوم.

نگارنده شکی ندارد که تاریخ نوع انسان، تاریخی است قانونمند و فرازمند:

(۱) قانونمندی آن از آنجاست که نوع انسان مانند دیگر انواع طبیعی،

هر اندازه هم که پارامترهای زندگی جمعیش بی شماره و یگانه باشد، دچار «عدم تعین» صرف نمی‌گردد. و در واقع نیز بررسی تاریخ‌نشان می‌دهد که می‌توان پدیده‌های آن را به این نحو یا به آن نحو طبقه‌بندی کرد. و روابط درونی پدیده‌های همگون و روابط برونی پدیده‌های ناهمگون را (ولو در خطوط پویا و دندانه‌ای آن) روشن ساخت. اقتصاد، سیاست، فرهنگ، علم، هنر، فن، جنگ، صلح، انقلاب، دولت، مردم، فرد، شهر، روستا، صنعت، کشاورزی و غیره و غیره ده‌ها مقوله‌ایست که در جامعه قابل تشخیص است و رشد درونی و ربط برونی دارد و از لحاظ نقش و اهمیت همیشه یکسان نیست و در میان آن‌ها نوعی توتیب منطقی ضرور موجود است. (۲) اما وجود فرازمندی و جنبش پیشرونده نیز در جامعه بشری امری است عیان و انسان‌های امروزی را نمی‌توان با انسان‌های دوران سنگ‌باستان همسنگ دانست و این خودنیاز به استدلال ندارد. البته خط فرازمندی و پیشرفت، مستقیم و بی‌گسست نیست و در آنهم آشفتگی غریبی حکمرواست ولی علم از برایندهای کلی سخن می‌گوید نه از اجزاء یا گروه کوچکی از اجزاء که پیوسته در گردباد آشفتگی‌اند.

واحد روند عظیم «تاریخ نوع انسان» زیست‌نامه فردی است که در چارچوب زمانی تاریخ تبلور می‌یابد، ولی به علل مختلف (ژنتیک، تربیتی، مکانی، زمانی، معرفتی و غیره) این تبلور بسیار بسیار گوناگون است تا آن‌جا که به حد یگانه بودن می‌رسد. یعنی هیچ انسانی همانند کامل خود را ندارد، گرچه ممکن است تعداد عوامل همانند جسمی و روحی بالا باشد.

دو نوزاد هم تخم (هوموزیگوت) Homozygote حتی در صورت تربیت خانوادگی و محیط اجتماعی یکسان، یکسان نیستند، زیرا مثلاً عوامل ارثی آن‌چنان زمینه استعدادی در هر یک، متمایز از دیگری، بجای می‌گذارد که بازتاب زمان در آئینه روح این و آن، همانند نمی‌شود. تاچه رسد به موارد دیگر.

فرق زیست‌نامه و تاریخ تنها از جهت زمانی نیست. زیست‌نامه در عصر ما در کشورهای رشد یافته به‌طور متوسط ۷۰ - ۷۵ سال را در بر می‌گیرد. تاریخ نوع

انسان (اگر به دگرگونی‌های درونی نوع توجه نکنیم) می‌تواند میلیون‌ها و ده‌ها میلیون سال طول بکشد یعنی آدم فردی، بنابه مثل معروف «آه و دمی» است.

تفاوت تاریخ و زیست‌نامه فردی تنها زمانی نیست. در این جا رابطه جزء و کل وجود دارد. بین قوانین جزء و کل (قطره و دریا) البته رابطه و شباهت منشاء موجود است، ولی هر یک از آن‌ها قوانین خاص خود را دارند. زیست‌نامه يك فرد در يك عصر مانند «پول خرد» يك نسواخت آن عصر نیست، و لذا فرد «شخصیت» است، یعنی تبلور ویژه‌ایست نه واحد یکنواخت.

بدون تردید در عصر شاه عباس یاناپلثون وجوه شباهت بترتیب افراد ایرانی و فرانسوی با هم بسیار زیادتر از وجوه شباهت آن‌ها با ایرانیان یا فرانسویان عصر ماست. ولی بین مثلاً تالیران و هونوره دوبالزاک، یا بین مثلاً مرشدقلی‌خان استاجلو و ملاصدرا تفاوت‌ها بسیار است. لذا زیست‌نامه در چارچوب تاریخ، تحت تأثیر يك سلسله عوامل، تبلور می‌یابد و آن را بدون درك تاریخ دورانش نمی‌توان فهمید، چنان‌که تاریخ دوران را بدون درك زیست‌نامه کسانی که در آن نقش مؤثر در صحنه‌ای خاص ایفاء کرده‌اند، نمی‌توان به درستی ادراک نمود.

فردگرایان که تاریخ راهبها و آشفتگی توضیح ناپذیر می‌دانند، زیست‌نامه را مطلق می‌کنند و نقش تندکننده یا کندکننده شخصیت را تا حد نقش آفرینش تاریخ بالا می‌برند. هم‌انکار نقش شخصیت (در تند یا کند کردن روند تاریخ) خطاست و هم اغراق در آن و ندیدن قوانین برآیندی گروهی جامعه.

همیشه هیئت‌های حاکمه بهره‌کش کسه می‌خواهند دغدغه «ادبار زمانه» را بوجود شریف خود راه ندهند، از تصدیق سیر فرازمند تاریخ با توسل به سفسطه می‌گریزند: سفسطه نیز دم دست است! در تاریخ این سیر فرازنده چنان آشفته و کج و کوله است و در آن چنان فاکت‌های متضاد وجود دارد که برای اجراء سفسطه‌های ماهرانه و «تعنع» ابدآ به نبوغی نیاز نیست.

مورخان بسیاری هستند که دوران، رویداد یا فرد واحدی را به‌دوشکل متضاد نشان می‌دهند و با اسناد و مدارک ثابت هم می‌کنند؛ لذا تا ما ورشته آریادنه» Ariadnée را نیابیم، مسلماً در لابیرنت تودرتوی تاریخ گم می‌شویم و آن رشته نیز تنها درک علمی تاریخ است.

باری، از این بحث‌های مکرر و تجربیدی گذشته سیر گریه‌آلود نوزاد و سپس جهش‌های شادمانهٔ کودک و گام‌های مغرور جوان و پویهٔ متغیر میانسال و روش‌لنگان و غم‌آلود پیر، از گهواره تاگور، در نزد هر فرد انسانی به‌نحوی است. مسئله این‌جاست که این زیست‌نامه را به نظر نگارنده می‌توان به دو فصل عظیم تقسیم کرد:

۱) فصل تسلط اقلیت ممتاز و انگل بر اکثریت محروم و زحمتکش.

۲) فصل برادری و اعیاری نوع انسان.

زیست‌نامه ما در فصل اول می‌گذرد. گر چه قرائن بسیاری حاکی است که سرانجام پس از ده‌ها هزارسال این فصل‌رو به‌پایان است.

خوشا بر آن زیست‌نامه‌ها که در فصل دوم خواهد گذشت که از جهت طول زمانی و دستاوردها، فصل عمدهٔ هستی بشریت در سیارهٔ ماست.

یکی از فلاسفه، فصل اول را «ما قبل تاریخ و عصر تسلط جبر طبیعی و اجتماعی»

و فصل دوم را «تاریخ و عصر رهایی از جبر طبیعی و اجتماعی - عصر آزادی» نامیده است.

تاریخ و آزادی هنوز شروع نشده و مسلماً در آینده‌هائی که در دسترس نیبرگان ماست شروع خواهد شد. اکنون تنها دوران نبرد جهانی در راه رهایی واقعی است که اگر از خطرات مکنون بگذرد، فصل دوم را آغاز خواهد کرد.

زیست‌نامهٔ انسان‌ها در فصل دوم همانندی بیشتری باهم می‌یابد بدون آن‌که از خلاقیت فردی‌وی‌کاسته شود. برعکس بر «مقدار مطلق» این خلاقیت ده‌ها و صدها بار افزوده خواهد شد. درست در این فصل دوم هستی بشر است که فاصلهٔ بین گهواره

و گور به حد اکثر ممکن بیولوژیک آن خواهد رسید و بخش پایانی زیست‌نامه انسانی از زیر سایه تاریک ابرهای سیاه رنج‌های روحی و جسمی خواهد رست.

انقلاب کشور ما گاهی در همین سمت است: تکان نیرومند مردم، خواست مصرانه آن‌ها برای رهائی، به هر شکل که باشد، تکانی است در تاریخ و در عصر ما. این تکان نمی‌تواند قهقهرائی باشد. اگر ما زیست‌نامه خود را در این برشگاه علمی بررسی کنیم، قادر خواهیم شد آن را بهتر درک کنیم و شاید پربارتر سازیم و به‌دخمه یأس و تردید یا عرصه عشرت و ولنگاری و فقدان مسئولیت پناه نبریم.

عارفان مابه وجود «طلب» (البته به معنائی که خود درک می‌کردند) یعنی تلاش در راه یک مطلوب والا، بسیار اهمیت می‌دادند. طلب را عطار و مولوی می‌ستایند و آن‌را درونمایه زندگی می‌شمرند.

عطار می‌گوید:

صد هزاران خلق همچون کرم زرد
زار می‌میرند در دنیا به درد
ما اگر در این طلب میریم زار
به که در عین فلاکت، زار زار.

پیش از پدیدشدن سوشیالیسم، جهان از عدالت و حکمت پر می‌شود، خوشبختی روی می‌آورد، اندیشه و گفتار و کردار نیک ظفر می‌یابد و جهان از دروغ پاک می‌شود. خشم نابود می‌گردد، راستی برکزی پیروزی می‌شود. منش ناپاک از منش پاک شکست می‌بیند. امشاسپندان خرداد و امرداد، دیوهای گرسنگی و تشنگی را بر می‌اندازند و اهریمن می‌گریزد.

زامیاد یشت